

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاپیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

مراتب سلوک عاشورایی

روز عاشورا به عصر که رسید، بساط سخن برچیده شد. خدمتتان گفته‌ایم که حرف زدن و سخن گفتن، ابراز مکنونات است. حقایق مخفی در ذهن و دل انسان با سخن، آشکار و ابراز می‌شوند. عصر عاشورا، حقیقت پنهانی باقی نماند. حقّ متعال برای ما محجوب است. چرا؟ چون یا اکثر خلق، در حجاب‌های ظلمانی اسیرند؛ در تعلّق به عالم کثرت و ظواهر دنیا، در خلقیات و روحیات مذموم، در اندیشه‌ها و آرزوهای پلید و دیگر حجب ظلمانی. و خوبان، اهل توحید، اهل معنا، اهل طریقت، اهل سلوک، اهل ایمان، این‌ها نیز به حُجُب نورانیة محجوبند؛ حجاب‌های نورانی، میان آن‌ها و حقیقت، فاصله انداخته است. در عصر عاشورا، حجابی باقی نماند. وجود مقدّس اولیای خدا که به تعبیری حجاب نورانیة حقّ متعال و حجب ذاتند، به میدان فنا رفتند؛ به میدان شهادت رفتند. لذا پس از شهادت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام و اصحاب بزرگوارشان، همه‌ی حجاب‌ها فرو افتاد و حقیقت، با تمامیت خود، جلوه‌گر شد. از این‌رو، بساط سخن نیز در عصر عاشورا برچیده شد. ناگفته‌ای باقی نماند؛ امر پنهان و مخفی‌یی باقی نماند که سخنی بخواهد از آن خبر بیاورد. عصر عاشورا، خود حقّ متعال، بی‌پرده و بی‌حجاب، آشکار شد. لذا به تعبیری، عاشورا روز ظهور حقیقت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. بنابراین، اگر به حقیقت عاشورا راه پیدا کنیم، دیگر بساط سخن گفتن درباره‌ی آن، جمع می‌شود. حرفی نمی‌ماند که گفته شود؛ رازی نمی‌ماند که برملا گردد.

سیر عاشورایی، دوست اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام را مرحله‌به‌مرحله به حقیقت عاشورا نزدیک می‌کند. طبیعی است که اوایل کار، انسان وقایع را می‌شنود و حوادث را مرور می‌کند. اما کار به این جا ختم نمی‌شود. عاشق و دل‌داده‌ی اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام به شنیدن بسنده نمی‌کند. گفت:

گوشم شنید قصه‌ی ایمان و مست شد کو قسم چشم؟ دیدن ایمانم آرزوست

ایمان، اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است. لذا این سوگواری‌ها، این عزاداری‌ها، محبّ اباعبدالله علیه السلام را یک قدم پیش می‌برد. او در عالم مکاشفه، صحنه‌ها را می‌بیند. او دیگر نمی‌شنود؛ دیگر روضه گوش نمی‌دهد؛ روضه را تماشا می‌کند؛ در فضای درونی خود، حوادث و وقایع را می‌بیند. برخی اینگونه‌اند. اما اینجا هم پایان راه نیست؛ چراکه مکاشفات، همان‌طور که بارها گفته‌ایم، نوعی نقاشی است؛ نوعی تمثال کشیدن در لوح نفس خویش است. این، انتهای راه نیست. این که مکاشفات عاشورایی داشته باشد، صحنه‌ها برایش در لوح نفسش مجسم شوند، انتهای راه نیست. اگر این مسیر را ادامه دهد، حجاب زمان و مکان از برابر او برداشته می‌شود. لذا او دیگر تماشاگرِ تابلوهای عاشورایی در نفس خود نیست. او در عاشورای سال شصت و یک هجری حضور پیدا می‌کند. او در میدان است؛ حاضر است؛ از بیرون تماشاچی نیست. او در این کارزار حضور دارد و صحنه را از نزدیک می‌بیند. وقایع را از نزدیک مشاهده می‌کند. اما این نیز پایان راه نیست.

این مسیر ادامه پیدا می‌کند، آتشِ عشقِ اباعبدالله‌الحسین علیه السلام نه تنها حجاب زمان و مکان را برمی‌دارد، بلکه حجاب خودِ این دوست اهل بیت علیهم السلام، حجاب هستی او را نیز برمی‌دارد. لذا گرچه شاید گفتن این حقایق پرده‌داری باشد، اما خودش در میدان عاشورا حضور دارد. اوست که شمشیر می‌زند؛ اوست که مبارزه می‌کند؛ اوست که جلوی اباعبدالله علیه السلام، سینه سپر می‌کند؛ اوست که لطمات و ضربات را متحمل می‌شود؛ اوست که به شهادت می‌رسد؛ اوست که در عصر عاشورا سر از پیکرش جدا می‌شود؛ اوست که بر پیکرش اسب تاخته می‌شود؛ خودِ اوست. او با حقیقتِ اباعبدالله علیه السلام یکی شد؛ او تکرارِ اباعبدالله علیه السلام شد، او جلوه‌ی اباعبدالله علیه السلام شد، او فانی در اباعبدالله علیه السلام شد. لذا همه‌ی داغ‌ها و همه‌ی ماتم‌ها را خودش متحمل می‌شود. او سینه سپر کرده، جلوی اباعبدالله علیه السلام ایستاده تا حضرت نماز جماعت را برگزار کنند، و سینه‌اش را آماج تیرهایی کرده که به‌سوی اباعبدالله علیه السلام روانه شده‌اند. او با هر شهیدی در صحنه‌ی کربلا، یک‌بار شهید می‌شود، تا بالاخره در عصر عاشورا، با خودِ اباعبدالله علیه السلام

به شهادت می‌رسد؛ لذا سلوک عاشورایی، این دوستِ اباعبدالله علیه السلام را به حقیقت آن حضرت واصل می‌کند.

همین حالا زیارت عاشورا خواندیم. در سجده‌ی آخر آن چه گفتیم؟ **اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلٰی مُصَاحِبِهِم**. این مقام بلندی است. پیش‌تر به تفصیل درباره‌اش صحبت کرده‌ایم؛ که حمد و شکر در برابر نعمت، هنری نیست. وقتی نعمتی به انسان داده شود و او شکر کند، طبیعی است. حمد و شکر در مقام مصیبت است که مقام بلندی است؛ مقام انسان‌های متعالی است. در سجده‌ی زیارت عاشورا، سجده‌ی شکر به جا می‌آوریم؛ برای چه؟ برای مصائب. **اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلٰی مُصَاحِبِهِم**. این مقام، بسیار بلند است؛ اما جمله‌ی بعدی چه می‌گوید؟ **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی عَظِيمِ رَزَاقَتِهِ**. اکنون دیگر، خود این زائر اباعبدالله علیه السلام در زیارت عاشورا، به حقیقت حسینی ملحق شده است؛ می‌گوید این مصائب، اصلاً به خود من وارد شده است. خدایا! تو را سپاس بابت این مصائبی که بر من وارد شده است: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی عَظِيمِ رَزَاقَتِهِ**.^۱

اباعبدالله‌الحسین علیه السلام، عنایتشان بی‌نهایت است؛ رحمة‌الله‌الواسعه هستند؛ رحمت بی‌کرانه‌ی حق هستند؛ سفینه و کشتی نجاتی هستند که هم وسیع‌تر و فراگیرتر است، و هم سریع‌تر و پرشتاب‌تر. با دلدادگی به اباعبدالله علیه السلام، می‌توان این مراتب را طی کرد و به حقیقت حسینی علیه السلام راه پیدا کرد. آن وقت می‌توان فهمید که **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَاءُ**.^۲ برای چنین زائری، برای چنین عزادار و سوگوار شهادتِ اباعبدالله علیه السلام، به یک نقطه‌ی سومی می‌رسد: ارض وجود او، تماماً کربلا می‌شود و تمامی زمان‌ها برای او عاشورا می‌گردد؛ همه‌ی لحظات عمرش. و حالا خودش است که اباعبدالله علیه السلام می‌شود. کربلا و عاشورا، اباعبدالله علیه السلام می‌خواهد. این گونه به حقیقت حسینی علیه السلام ملحق می‌شود؛ با

۱. طوسی، مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۷۷۶ و قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت عاشورا.

۲. این عبارت از اقوال اهل معرفت است.

حقیقت حسینی علیه السلام یگانگی پیدا می‌کند، در حقیقت حسینی علیه السلام فانی می‌شود، و آن‌چه در وجود این عزادار اباعبدالله الحسین علیه السلام است، خود اباعبدالله علیه السلام است، خود حقیقت حسینی در وجود اوست. امیدواریم خدای متعال، این مراتب سلوک عاشورایی را نصیب همه‌ی ما بفرماید. حتی همان نازل‌ترین مرتبه‌اش که گفتیم مرور حوادث در ذهن، در خاطره و از طریق شنیدن است، خدا می‌داند چقدر عظیم است! اما باید بدانیم که مراتب بلندتری هم وجود دارد. و اگر صدق و اخلاص، در همین عزاداری‌های ظاهری، در همین اشک ریختن‌ها، به سر و سینه‌زدن‌ها، گریبان چاک کردن‌ها، در همین سوگواری‌های ظاهری باشد، قدم‌به‌قدم، دوست اباعبدالله علیه السلام، این راه را طی خواهد کرد، تا بالاخره در وجود اباعبدالله الحسین علیه السلام فانی گردد.

خدا رحمت کند حاج‌آقای دولابی را! تعریف می‌کردند در مجلسی نشسته بودم، کسی کنارم نشسته بود. یکی هم روی منبر مشغول روضه‌خوانی بود. روضه‌خوان هریک از مصائب اباعبدالله علیه السلام و اهل‌بیت علیهم السلام و اصحابشان را که بیان می‌کرد، این بغل‌دستی من از ته دل یک الحمدلله عجیبی می‌گفت. روضه‌خوان می‌گفت: تیر خورد به چشم ابوالفضل العباس علیه السلام، او می‌گفت: الحمدلله؛ می‌گفت: تیر خورد به سینه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام، او می‌گفت: الحمدلله؛ می‌گفت: تیر سه‌شعبه آمد گلوی علی‌اصغر علیه السلام را مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ ۳ وَ مِنَ الْوَرِيدِ إِلَى الْوَرِيدِ ۴ برید و او را ذبح کرد، او می‌گفت: الحمدلله. حاج‌آقا می‌گفتند: من حال او را می‌فهمیدم. او با آن حقیقت یگانه شده بود. او احساس می‌کرد تیرها به خودش می‌خورد. منتها یواشکی به او گفتم: آرام‌تر بگو. چون دیگران برایشان قابل هضم نیست که وقتی بگویند تیر خورد به چشم حضرت ابوالفضل علیه السلام، کسی بگوید: الحمدلله که خورد. برای دیگران قابل هضم نیست. اما در نظر آن کسی که در حقیقت ابوالفضل العباس علیه السلام فانی شده، آن تیر به چشم خودش خورده است. او عاشقانه از آن تیر استقبال می‌کند و لذا می‌گوید: الحمدلله. سجده‌ی زیارت

۳. قزوینی، زینب‌الکبری علیها السلام من المهدالی للحد، ج ۱، ص ۲۰۹.

۴. حویزی، مناهج‌البکاء، ج ۱، ص ۱۸۶.

عاشورا همین است؛ **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رِزْقِي**: خدایا! تو را سپاس بابت این همه مصائب و آلامی که بر من وارد شد.

امیدواریم خدای متعال، این حقایق را به ما بچشاند. الفاظش را که شنیده‌ایم و گفته‌ایم و خوانده‌ایم و نوشته‌ایم. ان شاء الله حقایقش را هم لمس کنیم؛ تجربه کنیم؛ واقعیت‌های زندگی ما این رنگ و بو را پیدا کند؛ یعنی از حقیقت حسینی در وجود ما آثاری دیده شود. مگر حسین علیه السلام بدون شهامت و شجاعت داریم؟ مگر حسین علیه السلام بدون دلدادگی و عشق داریم؟ مگر حسین علیه السلام بدون ایثار و فدا کردن همه‌ی آنچه در طبق اخلاص گذاشت و به خدای متعال تقدیم کرد، داریم؟ دوستِ اباعبدالله علیه السلام باید رنگ و بویی از آن حضرت گرفته باشد. گفت:

شیر را ماند همی بچه به او تو به پیغمبر چه می‌مانی؟ بگو!
ما با اباعبدالله علیه السلام، آن اوج مقام عشق و ایثار، چه می‌مانیم؟ امیدواریم این آثار، در حدّ ظرف وجود کوچک خودمان، در ما ظهور کند و ما را راه ببرد. چون نخست، نام اباعبدالله علیه السلام را به زبان می‌آوریم. گفت:

چون میسر نیست من را کام او عشق‌بازی می‌کنم با نام او
حسین حسین می‌گوییم؛ اما کم‌کم، باید از اسم به صفت منتقل شد. خلقیاتمان، روحیاتمان، رفتارمان، آرزوهایمان، اندیشه‌هایمان، کردارمان باید حسینی شود. تا این‌که بالاخره در پایان راه، وقتی اسم به صفت تبدیل شد، صفت نیز به ذات ملحق شود و در حقیقت حسینی علیه السلام فانی، و به آن حقیقت ملحق شویم، ان شاء الله.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ